

بچه های برزخ!

انتشار عکس‌هایی جدید از برهنگی «گلشیفته فراهانی» در نشریه «اگوئیست» بیرون از موافقت‌ها و مخالفت‌های حسی و عاطفی می‌تواند این فرصت را فراهم آورد تا مسئله عصیانگری‌های این «شورش‌سرگشته» را مورد اورژانس قرار داد.

برهنگی گلشیفته فراهانی و تعمد توأم با اصرارش بر تن‌نمایی، قبل از شماتت شایسته عبرت است.

در واقع گلشیفته را باید قربانی یک آسیب اجتماعی دانست که هر چند دیگر درمان و نجات‌وی نامحتمل است اما با برخورد آسیب‌شناسانه با «سندروم گلشیفته» می‌توان با تشریح و کالبد شکافی و ریشه‌یابی این سندروم، برای مصونیت دیگر جوانانی که می‌توانند مانند گلشیفته مبتلا به چنین ابتدالی شوند ملاحظات و مشاورات لازم را پیش‌بینی و پیشنهاد کرد.

در مضیق‌ترین تعریف ممکن «گلشیفته فراهانی» و «امثال گلشیفته فراهانی» را می‌توان «فرزندان برزخ» نامید.

شوریدگانی که سنین نوباوگی و طفولیت و نوجوانی خود را در محیطی سرشار از تضاد و تناقض‌هایی غیر قابل «فهم و هضم» گذرانده‌اند.

تناقضاتی که هر نوباوه و طفل و نوجوانی در سنین رشد بدلیل ناتوانی از قدرت تحلیل و درک عقلی و استدلالی و شدت‌تأثر و تطابق و الگو برداری چشم و گوش بسته از رفتار والدین، بصورت طبعی ایشان را ناتوان از فهم و هضم چنان تناقضاتی کرده و بالتبع شخصیت در حال تکوین ایشان را مبتلا به نوعی اسکیزوفرنی بدخیم می‌نماید.

اسکیزوفرنی که بروز و ظهور خود را پس از ورود این مبتلایان به جامعه بصورت تمام‌قد در رفتار و گفتار و کنش‌های فردی و اجتماعی ایشان نشان می‌دهد.

گلشیفته را می‌توان در میانه مبتلایان دیگری مانند شاهین نجفی یا سعید شنبه زاده و محسن نامجو و امثال ایشان نشانه گذاری کرد که فصل مشترک ایشان آنست که برجسته‌ترین هنرشان بعد از خروج از کشور تشبث به اسافل الاعضا و جوارح پائین تنه بوده (در این زمینه نگاه کنید به مقاله گلشیفته خودشیفته) اما در این میان «گلشیفته» را بدلیل صراحتش در ابراز درونیات خود بهتر و دقیق‌تر می‌توان در مقام یک بیمار در لابراتوار آسیب‌شناسی مورد تدقیق و رفتارشناسی قرار داد.

همین صراحت گلشیفته بود که بعد از خروج از کشور و طی یکی از مصاحبه‌هایش، فکت مهمی را در یابش ریشه‌ها و بسترهای ابتلای ایشان

به اسکیزوفرنی، در اختیار گذارد.

گلشیفته در مصاحبه مزبور صادقانه اعتراف کرد که دوران کودکی خود را در برزخی از دوئیت و ترس گذرانده و مصداقاً همواره از جانب خانواده توصیه و تفهیم شده تا مبادا در مدرسه و با دوستانش خبر شب نشینی ها و جشن های خصوصی شان را بازگو کند.

فهم این مسئله از چنین جمله ای سخت نیست که در واقع گلشیفته صادقانه در حال بیان این واقعیت است که جنس شب نشینی ها و خوش باشی ها و شادی خواری های خانواده اش تعلق به خرده فرهنگی داشته و دارد که در تعارض و تناقض و بلکه تضاد با نورم های فرهنگی و اجتماعی و هنجارهای دینی جامعه و حکومت و کشور مورد سکونتش بوده است.

طبیعی است همین امر با توجه به انذار و هشدار والدین به وی، ایشان و هر نوباوه و نوجوانی مانند ایشان را که در سنین رشد بوده و ناتوان از فهم عقلی دنیای درون و برون و تضاد های خانواده با جامعه اش می باشند بصورت تبعی مبتلا به یک روان نژندی و ترس پنهان و ریای تحمیلی می کند.

مبتلاء به اعتبار جلوس اش در میانه یک تضاد هویتی و به اقتفای صغر سن مجبور بوده تا همه دوران طفولیت تا نوجوانی و جوانی اش را در برزخی از تشویش و اضطراب و ناامنی ذهنی - روانی بگذراند و اگر مانند گلشیفته یا نجفی و نامجو و نیستانی ها و فرجامی ها و کوثرها و امثالهم فرصت آن را برای خروج از کشور بیابند با بدخیم شدن اسکیزوفرنی شان در خارج از کشور می کوشند از طریق هر اندازه رفتارهای نامتعارف و شاذ گوئی ها و دهان کجی به همه نُرْم هائی که تا پیش از این از حضور و وجودشان احساس خفگان داشتند، اینک و بدینوسیله در ضمیر ناخود آگاه شان روح ناآرام خود را ولو بصورت تخدیری و ناسالم با سرعت و شتاب به آرامش رسانده و در تخیل شان در مقام جبران همه آن سالهای تشویش و اضطراب، اقدام به اخذ انتقام از عاملان فرضی آن سال های خاکستری نمایند.

به این اعتبار گلشیفته ها را باید محصول بی مبالاتی والدینی دانست که در تربیت اخلاقی و رشد شخصیت سالم فرزندان خود کمترین اهتمام را داشته اند.

اما در این میان و فرای انگیزش ها و انگیزته های مبتلایان به «سندروم گلشیفته» یک نکته نیز در ماجرای بدن نمائی های گلشیفته حائز توجه و بلکه تنبه توام با ملاحظت بود و آن دفاع بظاهر کارشناسانه برخی از متوهمین از ابراز و اظهار خصوصی ترین نقاط بدن گلشیفته تحت عنوان «عکاسی از سوژه برهنه» است.

چنین بظاهر کارشناسانی با نشستن بر کرسی افتاء و با فرض بلاهت

مخاطب و در مقام دفاع از «عکاسی تنانه از گلشیفته» ضمن تفکیک مسئله به سه عنصر «عکاسی اروتیک» و «عکاسی پورنوگرافیک» و «عکاسی سوژه برهنه» با جهدی بیلغ می‌کوشیدند و می‌کوشند تا ماهیت چنین تصویربرداری را بیرون از مطالبات جنسی و شهوت طلبی، ناظر بر سطوح هنری و انعکاس زیبایی‌های بصری در ابعاد فرم و حجم و بافت اجزای بدن و با اتکای بر نور و بافت و حجم و سایه روشن‌ها و کنتراست‌ها و پرده‌های مختلف خاکستری و فرم بدن معرفی نمایند!

(نگاه کنید به مقاله هشت عکس برهنه دیگر از گلشیفته)

متاسفانه چنین بظاهر کارشناسانی سالهاست که تمامیت قوه عاقله خود را بنفع تمامیت تولیدات بظاهر فلسفی غرب واگذار کرده و بدون آنکه مختصر عقلی برای خود یا برای مخاطب خود قائل باشند با الگوبرداری چشم بسته «متدیک و نارتیو» (Methodic & Narrativ) از هر آنچه در غرب می‌روید جمیع تراوشات ولو هذیانی ایشان را برخورداری از عمق فلسفی و غنای مفهومی، فهم و درک و باور و معنا می‌کنند!

چنین بظاهر کارشناسانی ارزشی هم برای خودشان اندیشگی قائل نیستند تا بپذیرند داده‌های غربی را لزوماً و به اعتبار غربی بودنش نباید آغوش گشایانه و در بست (!) پذیرفت و می‌توان بدون تن دادن به بردگی فکری غرب و قبل از «پذیرش چشم و گوش بسته» ارزشی هم با اتکای بر قوه عاقله و عقل خود بنیاد این داده‌ها را مورد کنکاش و چالش نیز قرار داد.

این اگر سفاقت نباشد قطعاً خالی از ملاحظت نیست که برون ریخت زیر و زبر گلشیفته فراهانی و ثبت تصویری خُلل و فُرج گلشیفته و دیگر بانوان طعمه و تحمیق شده مانند گلشیفته را انکشاف و انعکاس زیبایی‌های بصری در ابعاد فرم و حجم و بافت اجزای بدن فهم و درک و تبلیغ و معرفی نمائیم!

به قدمت تاریخ بشر و به حد اشباع، کسر بزرگی از نقاشان و شاعران و کاتبان و تندیس‌سازان و تصنیف‌پردازان سالها و قرن‌ها اهتمام خود را صرف هاشم و پردازش حجم و بُعد و بافت بقول «شوپن‌هاور» این «دو برآمدگی و یک فرو رفتگی در زنان» کرده‌اند (!) تا دیگر نیازی به چنین فلسفه بافی‌هایی نباشد.

کارشناسان مزبور مطمئن هم باشند از این دو برآمدگی و یک فرو رفتگی (!) از نظر فرم و حالت و حجم و سائز، چیز نامکشوف و ناشناخته‌ای برای معرفی به علاقه‌مندان و کنجکاوان باقی نمانده تا لازم باشد با «عکاسی سوژه برهنه» به آن وجوه نامکشوف فرضی دست یافت.

بالا و پائین این دو زائده چربی و دیگر جوارح و اعضاء و احشاء و متعلقات زنانه در تمام طول تاریخ و جغرافیا نیز تقریباً یکسان و

برای خود و دیگران خالی از ابهام بوده تا اینک دیگر نیازی به چینش چنین تفلسف‌های خالی از محتوایی باشد. چنین تفلسف‌های محیرالعقول و ظاهر فریبانه‌ای قرینه مراسم «حوض طهارت» و «رقص رهائی» گروهک تروریستی منافقین جهت تامین حوائج تنانه «آقا مسعود» از طریق تحمیق اعضا نسوان سازمان با توجیه «ارتقاء فضیلت و شان و منزلت زنان» از طریق هم بستری با «مسعود خان» است!

بقول دوستی، پس از تصاحب همسر ابریشمچی (مریم فجر عضدانلو) توسط مسعود رجوی، سمپات‌های سازمان در یکی از دانشگاه‌های آمریکا برای توجیه این ازدواج تحت عنوان «ارتقاء ایدئولوژیک» (!) برای دانشجویان ایرانی جلسه گذاشتند و بعد از یک ساعت فلسفه بافتن و رطب و یابس پرداختن دست آخر یکی از دانشجویان سلیم النفس و صریح اللهجه از وسط سالن فریاد زد:

یک کلام بگوئید مریم خانم چشم آقا مسعود رو گرفته و مسعود خان هوس ایشان رو کرده! دیگه چرا این قدر آسمون و ریسمون به هم می‌بافید؟!

در ماجرای گلشیفته نیز تلاش کارشناسان مزبور در توجیه و فلسفه بافی از عریانی گلشیفته، بمثابه داستان شیرین «پادشاه لخت است» اثر ماندگار «کریستین آندرسن» است که طی آن از مرد رندی دو خیاط می‌گوید که با ادعای «مهارت در دوزندگی» پادشاه را سرکیسه می‌کنند تا جامه فاخری برای معظم له بدوزند که «تنها به رویت حلال زادگان می‌رسد» و روز رژه اعلی حضرت با «لباس فاخرش» در میان مردم تنها یک کودک بود که بدون پروا از قدرت «شاهنشاه» با خلوص کودکی خود فریاد زد:

پادشاه لخت است!

هم چنانکه بیرون از هر حاشیه و تفلسفی نیز واقعیت آنست که:

گلشیفته نیز «تنها» لخت است!

مقالات مرتبط:

گل شیفته خودشیفته

گاگول‌ها

علف‌های هرز

عمو زنجیرباف و تفنگ‌های آبپاش

زنان در بزرخ معنا

بچه‌های آسمان

مسیح باز مبعوث

